



نشریه دانشکده ادبیات تبریز

پائیز سال

۱۳۴۶

دکتر ماهیار نوایی

زبان مردم تبریز

در پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری *

در این مقاله از بخش دوم رساله مولانا روحی انارجانی که بلهجه محلی مردم تبریز است، سخن میرود.

این رساله را نخستین بار شادروان عباس اقبال در شماره سوم سال دوم مجله یادگار معرفی و عکس دو برگ از آنرا برای نمونه چاپ کرده است. در ایران کوده (شماره ۱۰) نیز، همین چهارده فصل، بی آنکه عکس و «آوانوشت» (۱) و معنای آن داده شود باضافه اغلاط و اشتباهات فراوان، بچاپ رسیده است. همچنین دانشمند محقق استاد سعید نفیسی نیز متن رساله را از آغاز تا انجام با یادداشتها و تصحیحات گرانها در «فرهنگ ایران زمین» جلد دوم دفتر چهارم ص ۳۲۹ - ۳۷۲ منتشر

* - آقای دکتر ماهیار نوایی استاد و رئیس دانشمند دانشکده ادبیات تبریز قبل از عزیمت با امریکا بخواهش اداره نشریه دانشکده مصمم شدند یادداشتها را که در باره بخش دوم رساله مولانا روحی انارجانی تهیه کرده بودند منتشر سازند ولی هنوز صفحه ای چند بیش از یادداشتها تنظیم نشده بود که سفر او به امریکا برایشان پیش آمد و وعده فرمودند بقیه یادداشتها را در خارج از ایران تنظیم کرده برای چاپ در نشریه بفرستند. اکنون قسمت اول مقاله ایشان، که از سویس فرستاده اند چاپ میشود و بقیه در شماره آینده (با شماره های آینده) بچاپ خواهد رسید. عکس این نسخه نیز در پایان مقاله چاپ خواهد شد.

ساخته‌اند و نیز آوانوشتی از بخش دوم آن یعنی چهارده فصلی که بلمجه مردم تبریز است داده‌اند ولی بدبختانه عکس عین متن و معنای آن هیچکدام داده نشده است و چون ، شاید شتابزدگی را ، لغزشهایی نیز در خواندن پاره‌ای از واژه‌ها و پیوستن و گسستن عبارات با یکدیگر ، رفته است ، بجاست اگر بار دیگر این بخش که سندیست گرانبها و نمونه‌ایست از گفت و شنود مردم تبریز در آغاز سده یازدهم هجری ، با عکس عین متن و آوانوشت و معنی چاپ شود .

این رساله دارای دو بخش کاملاً مستقل و متمایز است ؛ بخش نخست آن درباره رسم و آئین مردم تبریز و بخش دیگر درباره زبان مردم این شهر در پایان سده دهم هجریست . نخستین بخش دارای دوازده فصل (از فصل يك تا دوازده) و بخش دوم دارای چهارده فصل است (باز از فصل يك تا چهارده) که از وسط صفحه ۳۹ آغاز میشود و در صفحه ۴۸ پایان می‌پذیرد ، سه سطر آخر صفحه ۴۸ و صحیفه‌های ۴۹ تا ۵۱ خاتمه رساله را در بر دارد .

از آغاز این رساله يك برگ و از میان صحیفه‌های ۸ و ۹ برگ دیگری افتاده است. نام نویسنده درمت در آغاز رساله خود نمائی میکند ، یعنی نخستین واژه‌ایست که پس از افتادگی اول رساله بچشم می‌خورد :

« روحی » تو بسی گناهکاری بعلی در دهر بجز گنه نداری بعلی

در همین سر آغاز سلطان محمد خدا بنده (۲) (۹۸۵-۹۹۵) و پسرش ابوالمظفر سلطان حمزه میرزا (۳) را که بسال ۹۹۴ کشته شده است می‌ستاید و بنابرین ، این رساله بایستی در سالهای پادشاهی سلطان محمد خدا بنده و پیش از کشته شدن حمزه

۲- در مدح پادشاه زمان

پس از مدح و ثنای شاه مردان
 شه عالم پناه عدل گستر
 ز فرقت کم مبادا تاج شاهی
 بگویم وصف شاهنشاه ایران
 خدا بنده محمد آل حیدر
 بناهش ظل الطاف الهی

۳- در مدح پادشاه ایران ابوالمظفر سلطان حمزه میرزا :

سمی حمزه میرزای جهانگیر
 بجویم حرمت نامش ز حمزه
 که بهر سجده‌اش افلاک خم شد
 که نام حمزه از وی محترم شد

میرزا تألیف شده باشد.

این رساله موجود بخط فریدون گرجی است که در غره شوال سال ۱۰۳۷ یعنی چهل و چند سال پس از تاریخ تألیف و شاید هم در زمان زندگی مؤلف، از تحریر آن فراغت یافته است.

روحی مؤلف این رساله را، استاد نفیسی همان روحی تبریزی حکاک دانسته‌اند که در تذکره مجمع الخواص از او یاد شده است (۴) زادگاه وی یعنی انارجان یا بضبط فرهنگ جغرافیائی ایران، «انرجان»، بایستی یکی از دو دهی باشد که با همین نام در نزدیکی تبریز جای دارد (۵)

اهمیت رساله روحی انارجانی در بخش دوم آن یعنی چهارده فصلی است که بلهجه مردم تبریز نوشته شده است. این چند صفحه شاهدیست زنده و نمونه‌ایست موجود از طرز سخن گفتن مردم تبریز در پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری و نشان میدهد که تا آن زمان حتی در تبریز که میبایستی بیشتر در تحت نفوذ زبان ترکی واقع شده باشد، هنوز زبان مردم، یعنی زبانی که گفت و شنود روزانه و درد دلها و شوخیهای تبریزیان با آن برگزار میشده، لهجه‌ای بوده است از لهجه‌های ایرانی،

۴ - نک. فرهنگ ایران زمین ص ۳۲۹ و مجمع الخواص ص ۲۷۶-۲۷۷

۵ - انرجان anarjân - ده جزء دهستان سردرود بخش اسکو شهرستان تبریز،

۱۳ ک خاور اسکو - ۱۱ ک شوسه اسکو - تبریز.

انرجان - ده از دهستان اوجان بخش بستان آباد شهرستان تبریز - ۱۳ ک شمال خاوری بستان آباد ۹ ک شوسه اردبیل تبریز ۰۰۰۰ فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ ص ۱۵ ظاهراً بایستی روحی از مردم انرجان اسکو باشد.

استاد نفیسی شهرک انار را زادگاه وی دانسته و در این باره چنین مینویسند: «نام انارجان زادگاه وی در کتابها ضبط نشده است. یا قوت در معجم البلدان در کلمه «انار» میگوید: «بضم همزه و تخفیف نون و الف و راء شهر کیست بر آب و بوستان از نواحی آذربایجان که از آنجا تا اردبیل هفت فرسنگ در کوهستان است» ظاهراً این همان آبادی کوچکیست که هنوز در آذربایجان هست و در باره آن در فرهنگ جغرافیائی ایران (ج ۴ ص ۴۸) چنین آمده است:

«انار onâr ده، جزء دهستان مشکین خاوری بخش مرکزی شهرستان مشکین شهر» احتمال می‌رود انارجان یکی از ده‌های ناحیه انار در میان اردبیل و مشکین شهر امروز بوده باشد. « فرهنگ ایران زمین ج ۲ دفتر ۴ ص ۳۲۹

و زبان ترکی تا این زمان میان مردم رایج نبوده است. اگرچه درباریان و سرداران صفوی از زبان اخیر، یعنی ترکی پشتیبانی میکردند و دانستن ترکی یا ظاهر بدانستن آن، برای تقرب بدربار باب روز بوده است (۶) ولی تا آن زمان مانند دوره قاجار میان همه مردم ریشه ندوانده و رواج نداشته است.

این فصول خالی از واژه‌های زشت و مستهجن نیست ولی بواسطه اهمیت سند بایستی از زشتیهای آن چشم پوشی کرد.

نگارنده را توفیق حل همه واژه‌ها و عبارات این فصول دست نداد، امید است که دانشمندان و آنان که بالهجه‌های محلی این سامان آشنائی بیشتری دارند بجل آنها موفق شوند و نشریه دانشکده را از آن آگاه سازند.

اینک عین متن و آوانوشت و ترجمه بخش دوم از رساله روحی انارجانی یعنی همان چهارده فصلی که بالهجه مردم تبریزست از نظر خوانندگان میگذرد و برای آنکه مفید فایده بیشتری باشد عکس عین نسخه نیز بچاپ میرسد، آوانوشت و معنی هر کلمه (اگر خواننده شده باشد) در زیر همان کلمه داده شده است. در آوانویسی برای حرف آ \hat{a} و برای ج \hat{j} و برای چ \hat{c} و برای خ \hat{x} و برای ژ \hat{z} و برای ش \hat{sh} و برای غ \hat{gh} و برای ق \hat{q} بکار رفته.

۶ - برای اطلاع بیشتر نک. « زبان کنونی آذربایجان » از نگارنده این سطور

(سالهای پنجم و ششم همین نشریه) .

مقدمه در بیان اصطلاحات و عبارات (۱) جماعت اناث

واعیان و اجلاف تبریز

و آن مشتمل است بر چهارده فصل:

فصل اول در تواضعات اناث

مزیوام (۲) ، مرسام ، ممانام ، بی (۳) جانت از خد روم ، } تبریزی
ravâm xad az jânot baye, mamânâm, marasâm, mazivâm
مزیام ، مرسام ، ممانام ، برای جانت از خود روم (۴) .

قداو بلانا (۵) چینام ، بگردوروت گردام (۶) ، بی تو غش کنام
konâm qaš to baye, gardâm bagord-o-verut, cinâm qadâ-vo-balâtâ
قضا و بلایت را چینام ، به دور و برت گردام ، برای تو غش کنام

بی کله بورس و درست میرام ، بی بیك (۷) چشمت جان دهام ،
jân-dehâm cašmot babake baye, mirâm ro.sot kela baye
برای ت میرام ، برای مردمك چشمت جان دهام ،

۱- چنینست در متن. شاید بجای «عبارات» .

۲- از فعل زیوستن = زیستن . همه فعلهای این فصل دعائیتست .

۳- نه بی (= بدون) مخصوصاً در چند جا در سطور زیر فتحه باء کاملاروشن است .

۴- از خود رفتن = بیهوش شدن ، غش کردن . سنج سطور بعد .

۵- در زبان امروز مردم تبریز هم «گادا بلاâbâlâ» (= قضا و بلا) رایجست .

۶- سنج . فا . دورت بگردم : فتحه باء وضه گاف هر دو بخوبی در متن دیده میشود .

هنوز هم در آذربایجان « به » را ba تلفظ میکنند .

۷- تلفظ امروزی : babaĳ با کاف خفیف = مردمك چشم ؛ شیرازی = bibiak .

بی پا و پارمت (۸) افتام (۹) ، بی هر وند (۱۰) پات میرام ،
 mirâm pât vande hor baye ، eftâm pâromot vo pâ baye
 برای پا و پارمت (۹) افتام ، برای هر بند پات میرام ،

بی ترق ترق کوشت (۱۱) مزیوام ، نذر بکیسی (۱۲) ، خش
 xaš ، bageysi nazər ، mazivâm kowšot taraq-o-taraq baye
 برای ترق ترق کفشت مزایوم ، نذر به قیسی (۱) ، خوش

آمدی خشت با ، نور آوردی نورت با ،
 'bâ murot avordi nur ، bâ xašot âmadi
 آمدی خوشت باد ، نور آوردی نورت باد ،

ششمی

مزیوام آن کلا را ، آن قد و آن بالا را ،
 'ra kolâ ân mazivâm ، ra bala ân o qad ân
 مزیام آن کلاه را ، (۱۳) آن قد و آن بالا را ،

من مراسم آن روپرا ، گاه علوم انسانی و مطبقات فرهنگی شفتالو ،
 'ra ru ân marasân man ، ra šaftâlu tabaqe
 من مراسم آن رو را ، طباق شفتالو ،

۸- سنج پاردم (۹).

۹- از افتادن ، فعل دعا میست و بمعنی غش کنام و جان دهام و بمیرام و مانند آنها بکار رفته است .

۱۰- فن (= فرهنگ ایران زمین) = bi haroavande .

۱۱- فن . (š=c)gucot .

۱۲- فن . = بیکسی .

۱۳- مزیوام برابرست با قربان شوم و تصدق شوم و مانند آنها و بهمین معنی هم بکار رفته است یعنی قربان آن کلاه بشوم و چنین است مراسم و ممانام در اشعار بعد ، مراسم آن رورا و ممانام آن بینی را و بمیرم آن دهانا ، یعنی قربان آن روی و آن بینی و آن دهان شوم .

| | | | | |
|--------|---------------|---------------------|---------------------|--------------------------|
| کمان | چار پهلو | را ، | قربان شوم (۱۴) ابرو | را ، |
| kamâne | câr pahlû | ra ، | šavam qorbân | ra abru ، |
| کمان | چار پهلو | را ، | قربان شوم (آن) ابرو | را ، |
| آن | زنبق | سیمین | را ، | ممانام آن بینی |
| ân | zanbaqe | simin | ra ، | bini ân mamânâm |
| آن | زنبق | سیمین | را ، | ممانام آن بینی |
| آن | لب و آن | دندان | را ، | بمیرام آن دهانا |
| ân | lab o dandâna | ân | ، | dahânâ ân bemirâm |
| آن | لب و آن | دندان | را ، | بمیرام آن دهان |
| آن | در | یکدانه | را ، | صدقه شوم (۱۴) چانه |
| ân | dore | yakdâna | ra ، | câna šavam sadqe |
| آن | در | یکدانه | را ، | صدقه شوم چانه |
| همچون | عسل و | پالوده | را ، | جانم بجانم آلوده |
| hamcun | asal o | pâluda | ، | bajânot jânôm |
| همچون | عسل و | پالوده | را ، | جانم بجانم آلوده |
| همچو | قفل | روی [د] در زده (۱۵) | را ، | جانم بجانم ورزده |
| hamco | qefle | zada dar ruye | ، | bajânot jânôm |
| همچو | قفل | روی در زده | را ، | جانم بجانم بر زده (توأم) |

۱۴- شوم بجای شوم

۱۵- فن . همچو قفل رومی و در زده ، در متن پس از روی واوی دیده میشود که یا بایستی زائد باشد و یا بجای کسره اضافه است که بمناسبت حرکت پیشین بدل بضمه شده است . معنی دو بیت اخیر چنین است : جان من و جان تو ، انسان که عسل و پالوده با هم میامیزد ، با هم آمیخته اند ، و باز جان من بجان تو پهلو زده و تکیه کرده و توأم شده و چسبیده است چنان قفلی که روی در زده شده باشد (که بدان چسبیده و از آن جدا شدنی نیست .)

فصل دوم

در تکلیفات و تکلفات اناث تبریز

- خشی ، نیکی ، ورورنگی ، خش باشه د قدم باشیم ،
 ، xāši ، niki ، varowrangi ، bāšim qadam da bāša xaš ،
 خوشی ، نیکی ، بر اورنگی (۱) ، خوش باشد در قدم باشیم ،
 خانه خدتی ، جیت میا برات بیزم ، بورت بیارم ،
 ، xadoti xāno[y] ، bapazom barāt miyâ jit ، bivarom bavarot ،
 خانه خودت هستی ، چیت میاید برات بیزم (۲) ، ببرت بیاورم ،
 برنج و بریان (۳) ، النگه ، کبر کاو (۴) ، زرده برنج (۵) ،
 ، alanka ، beryân o boronj ، zarda-boronj ،
 برنج و بریان ، النگه (۶) ، ، زرده برنج ،

فصل دوم :

۱ - این اصطلاح در فارسی امروزه معمول نیست ، شاید بر اورنگ بودن کنایه است از برخورداری کامل از تندرستی و کامیابی و خوشی و دوستکامی . و شاید
 > var-ow-rangi = بر آب و رنگی < در مفهوم < آب و رنگت خوب است و خوش و تندرست و شادکامی > باشد

۲ - چه میخواهی برایت بیزم .

۳ - بایستی چلو کباب یا ته چین باشد .

۴ - فن و کو (= ایران کوده) = النگه کیر کاو (متصل و بی فاصله ، فن = alanka kirkâv) ولی در متن رساله جدا بنظر میرسد و بایستی دو نام جداگانه باشد . تلفظ و معنی «النگه» معلوم نیست . روی او در آخر واژه دوم يك ضمه بزرگ در متن دیده میشود ، شاید بتوان لغت آخر واژه دوم را kâwu خواند که بمعنی «کاهو» است در بیشتر لهجهها (مثلا شیرازی) ولی امروزه در آذربایجان آنرا «کاهی» میگویند . هم میتوان حدس زد که واژه دوم تحریفی باشد از کر کاو karkow = کرک (= ما کیان ، مرغ خانگی) + او (= آب) بمعنی آبگوشت مرغ یا جوجه با سنج . کازونی bijiškow که آبگوشتی است که از گنجشگ (= کازورنی bijišk) درست میکنند . کرک را برهان بفتح اول و ثانی بلد چین و بفتح اول و سکون ثانی ما کیان نوشته است ، سنج . *

کاله جوش ، قیسی بروغن ، هی هی توه (۷)، لواش ، بوقلوا (۸) ، صالمه (۹)
 sâlma , boqlavâ , lavâš , hey-hey-towa , qeysi-barowçan , kâlajuš

کله جوش ، قیسی بروغن (۶) ، هی هی توه ، لواش ، (۴) ، نیمرو

تتماج (۱۰) ، آش ، جزوزقیله (۱۱) ، پوتی قیله ، زرده قیله ،
 zarda - qayla , puti-qayla , jezvez-qayla , âš , totmâj

تتماج ، آش ، قلیه دل و جگر ، قلیه پوتی (۱۲) ، قلیه زرده (۴)

ترخ مرخ ، سیو ، آرموت (۱۳) ، خایه غلامان ، لایق دوستان ،

torxmox , sêv , ârmut , xâya-çolâmân , lâyeqe-dôstân

تخم مرغ ، سیب ، امرود ، خایه غلامان (۱۴) ، لایق دوستان (۱۵) ،

* krk . هم میتوان این واژه را kabarkow خواند = کبر + ک + او . سنج .
 « کبربا » یعنی آتش کبر (نک برهان) و « کبر بروزن نظر رستنتی باشد که در سر که پرورده
 کنند و خوردند » برهان .

۵ - مزعفر

۶ - در فارسی برابری ندارد سنج . گیساوا ðeysâvâ ، خوراکیست که در
 آذربایجان پزند .

۷ - توه = تابه و هی هی توه نام غذائیست که از تخم مرغ و دوشاب میسازند
 بدین ترتیب که تخم مرغ را در تابه ای تفته و دوشاب بدان میافزایند .

۸ - نام غذائیست و گمان نمیروود باقلوای معروف باشد .

۹ - صالمه نیمروی تخم مرغ است .

۱۰ - برای ساختن تتماج خمیر را گلوله کرده آنرا نخست در آب می پزند و
 و سپس در روغن سرخ میکنند

۱۱ - فن و کو = آتش جزوز ، قیله پوتی ، قیله زرده ، قیله ترخ مرخ .
 جزوز هنوز هم در آذربایجان معمولست و دل و جگر سرخ کرده را گویند و همانست
 که در تهران چغور چغور و حسرت الملوکش میخوانند . آتش جزوز هم وجود ندارد .
 قیله = قلیه (سنج . فارسی ، قلیه ماهی) به اضافه مقلوب در تمام لهجه های ایرانی رواج
 تمام دارد و بایستی مثلا بجای قلیه پوتی و قلیه جزوز ، پوتی قیله و جزوز قیله گفته شود *

- نان باشه ، جان بی مهمان باشه .
 . bâte mehman baye jân , bâte nân
 نان باشد ، جان برای مهمان باشد .

فصل سیوم (۱)

درساز و سازنده

مزبوا (۲) تنبوره ، مرسا ، کمانچه ، ممانا حافظی (۳) ، تنبوره بیخ
 bixe tanbura , hâfeti mamânâ , kamânca marasâ , tanbura mazivâ
 مزبوا تنبوره ، مرساد ، کمانچه ، مماناد هفتی ، تنبوره ته

- ☆ ۱۲ - پوتی . در برهان ذیل « پوت » آمده است : جگر گوسفند را گویند و لهندا
 قلیه ای که از جگر گوسفند سازند قلیه پوتی خوانند .
 ۱۳ - فن و کو = سیو آرموت sive ârmut ، کسره ای که در متن زیر
 سیو دیده میشود درست زیر باء است و نشان میدهد که آنرا باید مجهول خوانند (sêv).
 آرموت = امرود ، گلابی و هنوز هم بهمین شکل زبانزد مردم آذر بایجانست .
 ۱۴ - خایه غلامان نوعی است از انگور نك . غیاث چاپ بمبئی ص ۱۵۲ .
 ۱۵ - این عبارت یعنی « لایق دوستان » بایستی سخن مهمان باشد که بمناسبت
 کنایه ای که در واژه پیشین وجود دارد گفته است .

۱- فن سوم

- ۲ - مزبوا و همچنین مرسا و ممانا < زیوستن ، رسیدن ، ماندن تقریباً مترادف با
 فارسی? مرده شویس ببرد > است ، نیز نك فصل اول .
 ۳ - هفت سیم دار ، آلتی که دارای هفت سیم بوده است ؛ فن = حافظی (!) ، کو =
 حافظی تنبوره .

قزقان میتراشه ، کمانچه زوزه میکشه ، حافظی تو لرزی منا (۴)
 ,menâ larzi tove hâfeti ,mikaša zuza kamânca ,mitarâša qazqân

دبگ میتراشد ، کمانچه زوزه میکشد ، هفتی تب لرزه (۴)

و ا قوال (۵) قایه قیم (۶) چرخ سماح میا ، د میان سازندگان
 sâzandaqân miyâne de ,miya carx-somâh qâya-qayom qavâl a va

و این قوال ؟ چرخ و سماح (۶) میاید ، در میان سازندگان

قایه ما ،

qâyamâ

قایمست (پنهانست)

تی شهد (۷) ، آ قوالان بزینتان راه بالا (۸) ، تی شهد (۷) خور
 xovar šahede ti , râh bâlâ bozinatân qavâlân a , šahede ti

تو شاهی ، این قوالان میزنندتان راه بالا ، تو شاهی خواهر

۴- ظاهراً بایستی چنین خوانده شود چون میم را مکسور و حرف بعد یعنی و او را با کمی فاصله نوشته است، در هر حال معنی آن بر نگارنده معلوم نیست. شاید، منا = میاید، میکنند (۴)
 ۵- قوال در اصل صیغه مبالغه از «قول» بمعنی «خواننده»، و بخصوص بخوانند گانیکه در مجالس صوفیان بصوت خوش شعر میخوانندند اطلاق میشده است. در اسرار التوحید و صفوة الصفا و کتابهای دیگر راجع باهل تصوف مکرراً باین کلمه بر میخوریم. ظاهراً همین واژه است که کم کم در زبان آذری تغییر مفهوم داده به «دف» که مورد استفاده قوالان بوده اطلاق شده است. و همین امروز «dâvâl» در زبان آذربایجان بمعنی «دف» بکار میرود. در متن «قوال»، با وجود اینکه مناسب مفهوم امروزین است، معنی سازنده و خواننده را دارد؛ ولی «قوالان» که دو سطر پایین تر آمده بدون تردید مناسب مفهوم اصلی واژه یعنی «خواننده و سازنده» میباشد

۶- قایم قایم (۶) = بلند بلند ، تند تند و محکم محکم (۶)

۷- بجای تی شهدی ti šahedi ، نك فصل پنجم .

۸- یعنی این قوالان برای شما راه بالا میزنند. «راه بالا» چنانکه در زیر بیاید

جان ، د موحل دوزده مقاما سماح کردم ، ریخته ،
 rixta ، kordom samah maqâm duzdah mavhel da ، jân
 جان ، در محفل دوازده مقام را سماح کردم ، ریخته ،

راه بالا (۹) ، روانی ، قرچه داغی ، شیخ جمالی ، مس شده تلا ،
 ، mes-šoda-talâ ، šixjamâli ، qarcadâyi ، ravâni ، râh bâlâ
 راه بالا ، روانی ، قراچه داغی ، شیخ جمالی ، مس شده طلا ،

کارد بازی ، شاه نظری ، چرکسی ، میرم بك ، کلاخی (۹) ، سرخاوی پسر ،
 sorxâvi-posar ، kalâxi ، mirombag ، carkasi ، šâh nazari ، kârdbâzi
 کارد بازی ، شاه نظری ، چرکسی ، میرم بك ، کلاخی ، سرخابی پسر ،

نه ارمم (۱۰) مانه نه دوشم ، نه صبرم مانه نه هوشم ،
 ، hušom na mâna sobrom na ، dušom na mâna ormom na
 نه ارمم (۹) ماند نه دوشم ، نه صبرم ماند نه هوشم ،

آدمم بگرگر (۱۱) .

bakorakora âmadom

آدمم کورانه (۹) (کورکور: مانند کوران) .

مقامیست (طبق طبقه بندی مولف مقام دوم) از دوازده مقام موسیقی ، اما در اینجا گمان نمی رود
 که مراد مقام موسیقی باشد بلکه میتوان آنرا بمعنی نابآهنگ و ناموزون و خارج و پرت دانست .
 سنج . فارسی سر بالا جواب دادن و سر بالا حرف زدن .

۹ - فن و کو = «ریخته» و «راه بالا» و همچنین «میرم بك» و «کلاخی» را توأما
 ضبط کرده اند و بدین ترتیب بجای دوازده مقام ده مقام میشود . در متن هم نشان فاصلی که
 میان مقام های دیگر گذاشته شده است بین اینها دیده نمیشود و البته میان «قرچه داغی» و «شیخ
 جمالی» هم نیست .

۱۰ - ارم اگر تجریفی از عمر نباشد ناچار باید بمعنی عضوی از بدن باشد و درین
 صورت میتوان این دو لغت موزون را چنین ترجمه کرد : نه از من بر (۹) و دوشی ماند و نه
 شکیبائی و هوشی . هم میتوان پنداشت که واژه های «ارمم» و «صبرم» جایجا شده و در
 اصل یکی بجای دیگری بوده است : نه صبرم ماند نه دوشم نه ارمم ماند هوشم و صبر در تصحیف
 صبح دانست و بدین ترتیب چنین معنی کرد : نه از من روزی (= صبح) ماند نه شبی و
 نه زندگانی (= ارم = عمر) ماند و نه مرگی (= هوش)

۱۱ - در هر دو «گر» کاف را مضموم و راء را مفتوح ضبط کرده است .